

## نگرشی بر دیپلماسی زنان در شاهنامه با بازخوانی دو داستان از دو زن سیاست پیشه به نام‌های سیندخت و گردیه

معصومه شاهسواری<sup>۱</sup>



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۰۲

### چکیده

آنچه همواره در شاهنامه مورد مطالعه قرار گرفته و می‌گیرد، شکوه شاهان، دلاوری پهلوانان و در مجموع عناصر سترگی است که به تناسب نوع ادبی حماسه در آن جای دارد اما در این اثر ورجاوند و در کنار عناصر مهم و اصلی، جزئیاتی وجود دارد که ضمن ایجاد یک کل منسجم در نوع خود، شاهکاری بی‌نظیر و یا کم نظیر به شمار می‌آیند.

یکی از این جزئیات که با آداب خاص خود به نمایش گذاشته شده روابط سیاسی و دیپلماتیکی است که این دو زن: سیندخت و گردیه، با بر عهده گرفتن و به انجام رساندن آنها گام‌های بلندی در جهت حفظ هویت ایرانی و نشان دادن قدرت زنان در عرصه‌های سیاسی برداشته‌اند. در این مقاله سعی شده ضمن بازخوانی این دو داستان، چگونگی تأثیر گذاری سیاسی این زنان قهرمان بر روند داستان‌های خود در شاهنامه، بررسی گردد.

**کلید واژه‌ها:** دیپلماسی (آیین سفارت)، زن، سیندخت، گردیه، شاهنامه.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، البرز، ایران.. Masumeh.shahsavari5353@gmail.com

## مقدمه

شاهنامه کتابی است که زن در سراسر آن حضور فعال دارد و آنچه عمومیت دارد اینست که زن نژاده‌ی ایرانی یک تصویر بیشتر ندارد. صفات او متعالی است اما شدت و ضعف دارد. او ضمن این که پیکری دارد به کردار عاج و چهره‌ای همچون پری، خردمند است و بی گفتگو و جهان بین. «اکثر زنان شاهنامه نمونه‌ی بارز زن تمام عیار هستند و در عین برخورداری از فرزانگی و بزرگ منشی از جوهر زنانگی و زیبایی به نحو سرشار بهره مندند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۹). آن‌ها با آن که مقام دوم را دارند در وقار، ایثار و استعداد رنج کشیدن می‌توانند مایه‌ی غرور همه‌ی زن‌های تاریخ باشند» (اسلامی ندوشن، ۷۳: ۲۵۳۶) اگر چه گاهی حضور ارزشمند آنها نادیده گرفته می‌شود و همان گونه که تئودور نولدکه، مستشرق آلمانی معتقد است: «در شاهنامه زنان نقش فعالی ایفا نمی‌کنند؛ تنها زمانی ظاهر می‌شوند که هوس یا عشقی در میان باشد» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۱۵)، با بی مهری مواجه می‌شوند، اما نمی‌توان این گفته‌ها را پذیرفت. زیرا در این اثر حماسی بزرگ، «زن به هیچ وجه موجودی خوار مایه نیست بلکه حافظ هویت و ارزش‌های والای قومی و نژادی خویش است» (اکبری، ۱۳۸۰: ۶۳).

طبق شواهد در ایران باستان زنان خانه نشینان و معشوقه‌های ابله و نادان نیستند. آن‌ها از خرد و آگاهی برخوردارند و در هنگامه‌ی سختی و نیاز اندیشیده و راه بهین را بر می‌گزینند و با دلیری بدان پای می‌گذارند و از چیزی نمی‌هراسند. البته ناگفته پیداست که سمت و سوی فرهنگ حاکم بر کشور در روزگار ایران باستان به جهتی بوده که به زن امکان بروز لیاقت‌ها و شایستگی هایش داده شده است. همچنین یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که «فضای داستانی شاهنامه، فضایی اشرافی و آریستوکراتیک (حکومت پادشاهی و اشرافی) است. در چنین فضاهایی تعادل و تناسب ارزش زن و

مرد همواره بیش از سطح اجتماع عامه بوده» (پاک نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۶) و در نتیجه ارزش زنان بیشتر به واسطه‌ی مقام و منزلت اجتماعی آن‌ها تعیین شده است.

برخی معتقدند که شاهنامه سیمایی زن ستیزانه دارد و برخی دیگر در بی‌رد این ادعا هستند. شاید چند بیت الحقی و مجعلو که در شرایط خاص از زبان قهرمانی بیان شده دست آویز آن‌ها باشد و انتساب صفت زن ستیزی به فردوسی و شاهنامه نشان از درک کم و نادرست این مدعیان دارد و در این بحث مجالی برای پرداختن به آن نیست، اما آن چه نمود دارد این است که فردوسی در طرح و ترسیم هویت شخصیت‌های زن داستان خود نهایت ظرافت و استادی را به خرج داده است. «در هیچ داستانی از شاهنامه نمی‌توان مدعی شد که داستان بدون نقش و تأثیر حضور زن پایان پذیرد» (اکبری، ۱۳۸۰: ۶۲) واز دلایل جاودانگی شاهنامه همین جریان روح زندگی در آن است.

با توجه به آنچه در داستانهای شاهنامه نمود دارد و این تعریف از شخصیت که شخصیت «بازیگر داستان است و در اثر روایتی یا نمایشی و فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل و آن چه می‌گوید و می‌کند وجود داشته است» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۲۹۹)، می‌توان گفت فردوسی به عنوان خالق اثر به هر یک از شخصیت‌های زن خود، با وجود اشتراکات بسیار با دیگر زنان، شخصیت خاص و صفات فردی بخشیده که همین تفاوت‌ها باعث پیشبرد داستان و پیش آمدن نقاط عطف داستان شده است.

به طور کلی نقش زنان در شاهنامه از دو نظر قابل بررسی است: یکی مدت زمانی که در داستان حضور دارند و دوم میزان تأثیر گذاری آن‌ها در طول داستان. برخی زنان مدت بسیار کمی در داستان حضور دارند اما تأثیرات دراز مدت دارند همچون فرانک مادر فریدون که با نجات فرزند خود زمینه‌ی شکست ضحاک را فراهم می‌آورد و نتایج

حضور برخی دیگر نیز در صحنه همان داستان قابل مشاهده است.

در بازخوانی این دو داستان می‌بینیم که چگونه حوادث داستانی با محوریت این زنان: سیندخت و گردیه رقم می‌خورد. دیپلماسی زنانه شیوه‌ای است که این دو، با به کارگیری آن توانسته اندضمن حفظ و بروز ویژگی‌های منحصر به فرد خود، منافع ملی و قومی را از آسیب و خطر رهایی دهند.

#### دیپلماسی:

«دیپلماسی» به معنی دانش سفارت (جعفری، ۱۳۸۶)، از واژه‌ی فرانسوی «دیپلوم» گرفته شده و آن در اصل ابلاغی است بر دو لوحه‌ی مومی یا بر ورقه‌ای که آن را لوله می‌کردند (دهخدا، ۱۳۷۷). واژه‌ی دیپلماسی نیز از اسم مذکور گرفته شده و «حاکی از نوشته‌ای تا شده یا طومار مانندی است که به هر کس اعطا می‌گردید، از اختیارات خاصی برخوردار می‌شد. بعدها این کلمه به منشور یا سندی که به فرستادگان دولت هاداده می‌شد، اطلاق گردید» (آladپوش و توتونچیان، ۱۳۷۲: ۳۳).

برای دیپلماسی تعاریف متعددی وجود دارد و آنچه به عنوان چکیده می‌توان از آنها استخراج کرد اینست که دیپلماسی فنی است که در زمان صلح و جنگ به کار گرفته می‌شود و عملی است هنرمندانه از جانب نماینده یا نمایندگان یک دولت که بتواند از منافع کشور خود دفاع کند. این امر زمانی دشوار می‌شود که دولتها نمی‌خواهند یا نمی‌توانند با توسل به زور یا جنگ، خواست خود را به حکومت دیگر تحمل کنند. در نتیجه استفاده از فن مذاکره یعنی توسل به روش‌هایی که بدون اعمال زور، حکومت را به قبول چیزی که به آن راضی نیست وادر کند، ضرورتی آشکار خواهد بود.

آن چه در موفقیت دیپلماسی دخیل است فراست و زیرکی «دیپلمات»، داننده‌ی آداب سفارت (جعفری، ۱۳۸۶) وحس تشخیص او در مقتضیات زمان و شرایط و

احوال است. دیپلمات خوب کسی است که پیچیدگی‌ها و رموز یا هنر و فن دیپلماسی را بداند. جهان سیاست مجال اندکی برای آزمون و خطدا دارد و دیپلماتی که نتواند موقفيتی کسب کند در غوغای سیاست گم می‌شود و شرط رسیدن به موقفيت چیزی نیست جز تجربه؛ تجربه‌های دیروز که باید با خردمندی و هوشیاری در موقعیت‌های مختلف و در شرایط حساس به کار گرفته شود. به تعبیر شاهنامه، جهان دیدگی شرط اصلی مواجهه با جهان بی قرار و دائمًا متغیر سیاست است و هر گاه سفیری دارنده‌ی مجموع این صفات باشد، می‌تواند در بازی سیاست پیروز شود و هدف اصلی که آشکارکردن اقتدار حکومت خود در بیرون از مرزهای کشور است را محقق نماید.

در شاهنامه، آن زمان که هنوز حکومت ایران به شاخه‌های توران و ایران تقسیم نشده بود و داستان فقط در ایران جریان داشت فرستاده‌ای که به ممالک اطراف می‌رفت پیک صلح و پیوند بود نه پیام آور جنگ. نخستین فرستاده‌ای که در شاهنامه نام او برده شده، جندل پیک فریدون است که برای خواستگاری از دختران سرو، شاه یمن به این کشور می‌رود. فریدون با برگزیدن جندل و ملاک‌هایی که در انتخاب او به کار می‌برد در حقیقت مجموعه‌ای از ویژگی‌های یک سفیر برای انجام مأموریت در بیرون از حوزه‌ی اقتدار حکومت را آشکار می‌سازد:

- ۵۲- فریدون از آن نامداران خویش یکی را گران مایه تر خواند پیش
- ۵۳- کجا نام او جندل پر هنر به هر کار دل سوزه بر شاه بر
- ۵۹- که بیدار دل بود و پاکیزه مغز زبان چرب و شایسته و کار نفرز (خالقی مطلق، ۱۳۷۷، دفتر یکم؛ ۹۲)

این ویژگی‌ها که شامل؛ گران مایگی، پر هنری، دل سوز بودن بر شاه، بیدار دلی، پاکیزه مغزی، چرب زبانی، شایستگی و نفرزکاری می‌شود، در تمام ادوار شاهنامه به عنوان شرایط انتخاب فرستاده، تکرار شده و رعایت می‌شوند.

در همه‌ی بخش‌های شاهنامه، سفیران آن چنان ترسیم شده‌اند که بتوانند اقتدار قوم ایرانی را به نمایش بگذارند. هر چند که در این اثر جاوید، نه تنها فرستادگان بلکه «چهره‌ها، نهادها، اندیشه‌ها و کردارها نیک نموده شده است با وصفی تمام. آن که پهلوان است دلیر و نیرومند و چاره‌گر و آشنا به دقایق رزم و واقف به دشواری مضائق و جلد در بیرون شدن از تنگناهاست و آن که فرمانرواست دور اندیش، با سنگ، مهربان و بزرگ منش» (دبهاشی: ۱۳۷۰: ۱۲۴) و حفظ تمامیت ملی که روح شاهنامه است بر تداوم هویت و حیات ملی ایران، مبارزه‌ی انیران و هنر تحمل و انعطاف و انطباق قوم ایرانی در برابر وقایع و حوادث نابود کننده و سهمگین قرار گرفته است و در این راه، مردان و زنان بسیاری کوشیده‌اند که نامشان برای همیشه بر تارک ادبیات قومی و پهلوانی این سرزمین خواهد درخشید.

### سیندخت: (آهنین زن، زن مقدس، فرهیخته زن)

سیندخت از نام دارترين زنان بخش پهلواني شاهنامه است. او زنی زیبا و فرهیخته، همسر مهراب کابلی، نواحی صحاک مار دوش و مادر روتابه است و نماینده‌ی جامعه‌ای است که در آن زن نه فقط یک فرد است و بندی مرد، که گاه سر و گردنی از مردان بالاتر است. پیداست که چنین زنی پرورده‌ی عصر و جامعه‌ی پهلوانی است نه محیط ساسانی. او در رده‌ی خردمندترین و جسورترین زنان داستان‌های ایرانی جای گرفته است. سیندخت زنی است که با اعتماد به نفس بسیار در نقش خود ظاهر می‌شود و با زیرکی بر رفتار همسر چیرگی یافته و چاره سازی می‌نماید. فردوسی در این داستان نشان می‌دهد که چگونه سیندخت با ظرافت تمام و زبردستی سیاسی ملموس در نقش یک دیپلمات در دربار بیگانه حضور می‌یابد و نه تنها موافقت سام را برای ازدواج زال و روتابه به دست می‌آورد بلکه آن چنان تأثیری

بر میزبان خود می‌گذارد که این پهلوان نامی، برای گرفتن موافقت منوچهر، شاه قدرتمند ایران اقدام می‌کند. خردمندی سیندخت آن چنان که باسته است و ضرورت دارد، در شخصیت او نهاده شده و با به کار گیری این نیروی عظیم توانسته است به خوبی از عهده‌ی ایفای نقش خود برآید.

اولین نشانه‌های سیاسی کاری این بانو در داستان آن جا آشکار می‌گردد که پس از کشف ماجراهی دلدادگی زال و رودابه، فرستاده‌ی زال را تنبیه می‌کند اما با شناسایی و پی بردن به هویت عاشق و آگاهی از قدرت سام و زال، به سرعت از او دلجویی کرده و وانمود می‌کند که او را نشناخته است:

۷۵۸ رها کرد زن را و بنواختش چنان کرد پیدا که نشناختش  
(حالقی مطلق؛ ۲۱۵)

واین آغاز حضور موثر سیندخت در داستان است. با اندیشه و زیرکی به خوابگاه رفته و خود را غمگین می‌نماید. مهراب که دل در بند همسر دارد از پژمردگی او می‌پرسد. سیندخت زمان را برای افشاء واقعه مناسب می‌بیند، پس با براعت استهلالی زیبا در بی و فایی دنیا و جریان‌های غافلگیر کننده‌ای که روزگار برای بشر تدارک دیده، مهراب را آماده‌ی شنیدن اصل ماجرا می‌کند. شاه کابل بر او و رودابه خشم می‌گیرد و خواستار مرگ آن‌ها می‌شود، اما سیندخت با نفوذ و قدرت زنانه، آرامش را به مهراب باز می‌گرداند، علاوه بر این که از مهراب قول می‌گیرد به رودابه آسیب نرساند.

خبر دلدادگی زال و رودابه به منوچهر شاه می‌رسد. منوچهر از نتیجه‌ی احتمالی این پیوند نگران است پس مقدمات حمله به کابل را فراهم می‌سازد. رسیدن این خبر به کابل فرصتی است تا سیندخت توان سیاسی خود را نیز به نمایش بگذارد. از مهراب اجازه می‌خواهد به سیستان سفر کند و از طریق دیپلماسی از جنگی نابرابر جلوگیری کند. گنجینه‌های ارزشمند مهراب به تشخیص سیندخت، هدایایی است ناقابل برای

سام، فرمانده سپاه منوچهر شاه و به احتمال بسیار، حمله کننده به کابل، که با خود همراه خواهد برد. او همچنین آگاه است که شخصیت و ویژگی‌های مذکوره کننده بر خشی سازی یا کم اثر کردن فشار محیط و شرایط نامطلوب مؤثر است، پس با ظاهری آراسته ترو پر شکوه تر از همیشه آماده‌ی مأموریت می‌شود.

- ۱۰۸۰- بیاراست تن را به دیای زر                  به در و به یاقوت پر مایه سر
- ۱۰۹۳- چو بر ساخت کار اندر آمد به اسب                  چو گردی به کردار آذر گشتب
- ۱۰۹۴- بیامد گرازان به دربار سام                  نه آواز داد و نه برگفت نام  
(همان؛ ۲۳۸)

سیندخت دلیر و با جرأت است و این بزرگ‌ترین سپر و نیرومندترین یاوری است که می‌توان در برابر مسائل خوفناک و نجات از مخمصه‌ها به هنگام انجام مأموریت از آن استفاده کرد و راه را برای رسیدن به مطلوب هموار نمود. فرستاده باید خلق و خوی پهلوانی داشته باشد، زیرا فرستاده‌ی ترسو ممکن است تحت تأثیر قدرت و شوک دربار پذیرنده قرار بگیرد و نتواند مأموریتش را به خوبی انجام دهد و به یقین یکی از دلایلی که موجب شد سیندخت خود در نقش سفیر ظاهر شود، همین بوده است:

- ۱۹۹۹- فرود آمد از اسپ سیندخت و رفت                  به پیش سپهبد خرامید تفت
- ۲۰۰۰- نثار و پرستنده، با اسپ و پیل                  رده بر کشیده ز در تا دو میل
- ۲۰۰۱- یکایک همه پیش شاه آورید                  سر پهلوان خیره شد کان بدید  
(همان؛ ۲۳۹)

بدون تردید سیندخت هوشور می‌دانسته که میزان هدایا می‌تواند بر نتیجه‌ی مذکوره تأثیر بگذارد زیرا سام با دیدن این گنج بی مانند و با وجود آگاهی بر خشم منوچهر شاه، آن‌ها را می‌پذیرد و درهای دیپلماسی را بر فرستاده می‌گشاید. پهلوان با آگاهی از میزان عشق زال و اندیشه‌ی از دست دادن دوباره‌ی او در صورتی که با این

پیوند مخالفت کندو حساسیت موضوع خانه را از بیگانه پرداخته می‌کند تا خبرهای این مذاکره موجب دشوارتر شدن شرایط نشود. سیندخت با تعریف و تمجیدی که واژه‌های آن در نهایت دقت انتخاب شده‌اند، همراه با احترام و جسارت، گفتگو را شروع می‌کند و تا جایی پیش می‌رود که می‌تواند سام را نصیحت کند.

۱۱۲۰- از آن ترس کو هوش و زور آفرید درخشنه ناهید و هور آفرید

۱۱۲۱- نیاید چنین کار از تو پسند میان را به خون برهمن نبند  
(همان؛ ۲۴۰)

در این مذاکره سیندخت موفق می‌شود تا با سام پیمان بیند و از او برای حفظ جان خود و سرزمهینش کابل امان نامه بگیرد. کردار و گفتار سیندخت موجب می‌شود تا پهلوان نامه‌ای برای منوچهر شاه بنویسد و موافقت او را برای این ازدواج جلب نماید و بدین گونه سیندخت مأموریت خود را به پایان می‌رساند و فردوسی به عنوان خالق این توانمندی، فرصتی ایجاد می‌کند تا سفیر و پهلوان پیروز خود را بستاید.

۱۱۴۳- سخن‌ها چو بشنید از او پهلوان زنی دید با رأی و روشن روان

۱۱۴۴- به رخ چون بهار و به بالا چو سرو میانش چو غرو و به رفتن تذرو  
(همان؛ ۲۴۲)

گویا عمدی در کار فردوسی است تا بگوید این بانوی سیاستمدار و دیپلمات موفق همان موجود عشه‌گر، زیبا و فریبند است که چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کند و این که زن ایرانی ضمن برخورداری از زیبایی خیره‌کننده و شرم و حیا این توانمندی را دارد که سر نوشت یک قوم را دگرگون سازد.

حضور سیندخت در دربار سام نتایج بسیار خوبی به بار می‌آورد:

۱- سام نامه‌ای برای منوچهر شاه می‌نویسد و او را از حمله به کابل منصرف می‌سازد.

۲- سیندخت خلعتی سزاوار از سام دریافت می‌کند.

۳- تمام ملک و املاک سام در کابل به سیندخت بخشیده می‌شود.

۴- پیمان مودتی بسته می‌شود تا از آن پس آتش جنگ و کینه خاموش شود و در نهایت، هدف اصلی که همان پیوند زال و روادبه است به سرانجام می‌رسد.

این چنین است که حضور سیندخت در داستان و خردمندی و روشن بینی اش موجب فراهم شدن زمینه‌های تولد بزرگ ترین قهرمان حمامی ایران، رستم، می‌شود.

۱۱۷۳- سزاوار او خلعت آراستند      ز گنج آن چه بر مایه تر خواستند

۱۱۷۴- به کاول دگر سام را هر چه بود      ز کاخ و ز باغ و ز کشت و درود

۱۱۷۵- به سیندخت بخشید و دستش به دست گرفت و یکی سخت پیمان ببست

۱۱۷۶- به کاول بباش و به شادی بمان از این پس مترس از بد بدگمان

۱۱۷۷- شکفته شد آن روی پژمرده ماه به نیک اختری برگرفتند راه

(همان؛ ۲۴۴)

### گردیده:

گردیده پر آوازه ترین زن دوران تاریخی شاهنامه است: خردمند، کاردان، رایزن و اندرزگو. او خواهر بهرام چوبین است و پس از کشته شدن برادرش، سپهسالار سپاه او می‌شود. داستان گردیده از جمله روایات دوران ساسانیان است و پیش از راه یافتن به حمامه‌ی منظوم به نثر آمده است. در این داستان «شخصیتی که از گردیده ساخته شده، در واقع نقطه‌ی اوج آزادی یک زن اشرفی در زمان ساسانیان است» (حالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

حضور گردیده در داستان از زمان سرکشی بهرام در برابر خسرو، شاه ایران، و اندرزناهه عبرت آموزی که برای برادر می‌فرستد، آغاز می‌شود. در نامه‌ی خود بهرام را از بخت آزمایی در عرصه قدرت بر حذر می‌دارد و به او هشدار می‌دهد که ما از

نژاد کیانی نیستیم و نمی‌توانیم برای مدت طولانی به پادشاهی برسیم، پس بهتر است به پرویز وفادار بمانی که در غیر این صورت نتایج بدی در انتظار توست. اما برادر بر کینه‌ی خود ابرام می‌ورزد. زمان با وقوع حوادث دیگر سپری می‌شود تا اینکه خبر پایان کار بهرام به او می‌رسد. گردیه بر بالین برادر حاضر شده تا با شنیدن اعترافات و وصیت او فرماندهی سپاهیانش را نیز بر عهده بگیرد:

۲۶۸۰- یلان سینه را گفت یکسر سپاه سپردم ترا بخت بیدار خواه!

۲۶۸۱- نگه کن بدین خواهر نیک زن زگیتی بس او مر ترا رای زن!

۲۶۸۲- مباشد یک تن زدیگر جدا! جدایی مبادا میان شما!

(خالقی مطلق، ۱۳۷۷، دفتر هشتم؛ ۲۰۴)

او پس از مرگ بهرام و بی پشت و پناه ماندن بهرامیان نامه‌ای به خسرو شاه ایران می‌نویسد تا تحت حمایت او قرار بگیرد، اما خسرو توجهی نمی‌کند. خاقان چین به پاس خدمات بهرام در زمان پناهندگیش و برای رسیدن به مقاصد سیاسی، مراسم عزاداری را طبق وصیت او و بر اساس آیین ایرانیان، بر پا می‌کند و آنگاه نامه‌ای برای گردیه می‌نویسد تا هم گردیه و هم سپاهیان بهرام را زیر سلطه‌ی خود در آوردو در این نامه با عناوینی در خور، او را ستوده و تقاضای ازدواج می‌نماید:

۲۷۴۸- سوی گردیه نامه‌ای بد جدا که‌ای پاک دامن زن پارسا

۲۷۴۹- همه راستی و همه مردمی سرشت فزونی و دور از کمی

۲۷۵۰- به از توندیدم کسی کدخدای بیارای ایوان ما را به رأی

۲۷۵۲- بدارم تو را همچو جان و تنم بکوشم که پیمان تو نشکنم

۲۷۵۴- وزان پس بدین شهر فرمان تراست گروگان کنم دل بدانچت هواست

(همان؛ ۲۰۹)

پیمان نامه و درخواست ازدواج خاقان خودکامه به گردیه می‌رسد. این نامه پاسخی

می خواهد در خور و شایسته از یک زن پهلوان و ایرانی در مقابله با پادشاهی بیگانه. پاسخ گردیده خردمندانه و از موضع یک زن کامل، جهان دیده و هر سو نگر است که به آداب اجتماعی احترام می گذارد. این پاسخ عبرت نامه‌ای است اخلاقی آن هم در جامعه‌ی آن روز ایران باستان. این زن دلاور با احتیاط و از روی خرد، خاقان کینه و را خلع سلاح می کند:

- ۲۷۶۹- بدو گفت کین نامه برخواندم

۲۷۷۰- چنان کرد خاقان که شاهان کنند

۲۷۷۱- بدو باد روشن جهان بین من

۲۷۷۲- مماناد گیتی ز خاقان تهی

خرد را بر خویش بنشاندم

جهاندیده و پیشگاهان کنند

که چونین بجويده همی کين من

بدو شاد بادا کلاه مهی

(همان؛ ۲۱۰)

خاقان قادرمند است و کینه ور نسبت به قوم ایرانی وظاهر سازی در قالب این ستایش‌های کلامی شاید بتواند موجبات رفع کدورت‌ها و بی اعتمادی‌های احتمالی خاقان را فراهم آورد. گردیده از تاریخ و نتایج پیوند ایرانیان با تورانیان آگاه است. همچنین ضمن نگرانی برای سرنوشت سپاه برادر، نگران انتقاد و سرزنش مردم است و می‌داند که جامعه اعمال و رفتار او را زیر نظر دارد و خود را مقید و متعهد به رعایت اصول و سنت می‌کند. آنگاه با عباراتی سنجیده و سیاست مدارانه خاقان را مجاب می‌کند تا این ازدواج را به تأخیر بیندازد:

- ۲۷۷۹- اگر من بدین زودی آیم به راه  
چه گوید مرا آن خردمند شاه

۲۷۸۰- خردمند بی شرم خواند مرا  
چو خاقان بی آزرم داند مرا

۲۷۸۱- بدین سوگ چون بگذرد چار ماه  
سواری فرستم به نزدیک شاه

۲۷۸۲- همه بشنوم هر چه باید شنید  
ز گویندگان تا چه آید پدید

(۲۱۱، همان)

گرفتن فرصت چهارماهه از خاقان برای سوگواری کافیست تا سپاهیان را برای رفتن به ایران آماده کند. پس با رایزنان به شور می‌نشیند و وقایع تاریخی دو قوم ایران و توران را برای حاضران تکرار می‌کند تا حتی اندیشه‌ی این پیوند در دل کسی راه نیابد. تدبیر، خوش فکری، عدالت خواهی و ظلم سنتیزی از ویژگی بارز گردیده است که در بخش‌های مختلف داستان قابل مشاهده است و فردوسی این صفات را از زبان رایزنان برای او بر می‌شمارد:

- ۲۷۹۹ به ایران و چین پشت و زانو تویی  
یلان را به مردی تویی رهنمای
- ۲۸۰۰ نجنباندت کوه آهن ز جای
- ۲۸۰۱ ز مرد خردمند بیدارتر
- ۲۸۰۲ همه کهترانیم و فرمان تراست  
(همان؛ ۲۱۳)

انگیزش احساس دلاوری در میان سپاهیانی که فرمانده خود را از دست داده اند، شگرد دیگری است که گردیده در قالب یک فرماندهی نظامی توانمند انجام می‌دهد:  
-۲۸۰۹ به توران غریبیم و بی پشت و یار میان بزرگان چین سست و خوار

او شبانه لباس رزم می‌پوشد و با لشکریان به هیجان آمده از مرگ فرمانده، بهرام، لشکر چین را شکست می‌دهد. باز دیگر خاقان خشمگین، تبرگ، گرگ پیر خود را به جنگ با او می‌فرستد اما گردیده خود را آماده مبارزه کرده است:

- ۲۸۲۱ چو گردی سرافراز و گرزی به دست
- ۲۸۲۲ ابا جوشن و تیغ و ترگ گوان  
میان بسته برسان جنگاوران
- ۲۸۲۳ بشد گردیده با سلیح گران  
(همان؛ ۲۱۴)

دو سپاه به هم می‌رسند و در این میان شکل و شمایل گردیه آنچنان مردانه است که تبرگ او را نمی‌شناسد و سراغش را از سپاهیان می‌گیرد. گردیه که در صحنه حاضر است با رجزی موجز خود را چنین معرفی می‌کند:

۲۸۴۵- بدو گردیه گفت کانیک منم که بر شیر درنده اسب افکنم  
(همان؛ ۲۱۶)

سپس در یک غافلگیری زیرکانه او را می‌کشد و برای بار دوم چینیان را در هم می‌کوبد.

اکنون دیگر زمان آن است تا بار دیگر حمایت خسرو را به دست آورد. نامه‌ای برای برادرش گردوی که در نزد خسرو است می‌نویسد و از او می‌خواهد مقدمات کار را فراهم کند. میان دو برادر، بهرام و گردوی دشمنی بود اما گردیه در نامه‌ی خود چنین وانمود می‌کند که بهرام از برادر کینه‌ای به دل نداشته و همیشه به یاد او بوده است. آغاز نامه حکایت از تردستی یک دیپلمات در نامه نگاری را به نمایش می‌گذارد به طوری که دل دشمن را با خود نرم می‌کند و از اویاری می‌گیرد:

۲۸۷۴- یکی نامه سوی برادر به درد نبشت و زهر کارش آگاه کرد  
۲۸۷۵- نخستین سخن گفت بهرام گرد به تیمار و درد برادر بمرد  
۲۸۷۶- ترا و مرا مزد بسیار باد! روان وی از ما بی آزار باد!  
(همان؛ ۲۱۸)

واسطه قرار دادن گردوی به این علت است که گردیه از ذات خسرو و خشم بسیار او نسبت به بهرام و سپاهش آگاه است و نمی‌تواند تنها با نامه دل پادشاه را نرم کند. پس چاره آنست که در این راه از دشمن بهرام که در گذشته نیز به جنگ با او رفته است کمک بگیرد.

از سوی دیگر، خسرو به خونخواهی پدر یکی از دایی‌های خود را می‌کشد و وقتی

او ضاع قصر آرام می‌شود با وساطت گردوی، دایی دیگرش گستهم را برای دلجویی گردیه که سرکرده بهرامیان است، راهی می‌کند. گستهم با آگاهی از سرنوشت برادر به سپاه گردیه می‌بیوند و با ذکر کثر رفتاری‌های خسرو او را از رفتن به نزد شاه منصرف می‌سازد. گردیه که در صداقت گستهم شک دارد، با نگرفتن پاسخ درست و قاطع برای درخواست پناهندگی خود از جانب خسرو، مجاب می‌شود و ازدواج با گستهم را می‌پذیرد. این ازدواج کاملاً مصلحتی و سیاسی است ضمن اینکه گردیه بر این باور است که:

۲۹۳۸- بدو گفت: شویی کز ایران بود از او تخمه‌ی ما نه ویران بود  
(همان؛ ۲۲۳)

خبراین ازدواج به خسرو می‌رسد و ترس از قدرتمند شدن گردیه و گستهم موجب می‌شودتا خسرو برای یافتن چاره به رایزنی با گردوی بنشیند. پس سوگند نامه‌ای برای گردیه می‌نویسند که شاه در آن بر زنگهار خود تأکید کرده و نوید ازدواج با او را داده است:

۲۹۶۴- تو آیی به مشکوی زرین ما سرآورده باشی همه کین ما  
۲۹۶۵- بر این برخورم سخت سوگند نیز فرایم بر این بندها بند نیز  
(همان؛ ۲۲۵)

خسرو و گردوی برای کسب نتیجه‌ی بهتر از این دیپلماسی، تصمیم می‌گیرند تا همسر گردوی را به همراه نامه‌ی سراسر لطف و لطافت خسرو به سفارت به نزد گردیه بفرستند. پذیرفتن این نقش از سوی زنان «نمودار توانایی آن‌ها در اقدام به مهمات مملکتی است. این زنان همگی دلیر، جسور و با کفایت‌اند» (سرامی، ۱۳۸۸؛ ۸۴۳). همچنین فرستادن یک زن به سوی زن دیگر به عنوان پیام رسان و رعایت آداب خاص در نامه، نشان از حساسیت ویژه‌ی این رابطه برای خسرو دارد.

- |                                    |                            |
|------------------------------------|----------------------------|
| ۲۹۷۷- هم آن گه ز گنجور قرطاس خواست | ز مشک سیه سوده انقاس خواست |
| ۲۹۷۸- یکی نامه بنشت چون بوستان     | گل بوستان چون رخ دوستان    |
| ۲۹۷۹- پر از عهد و پیوند و سوگندها  | ز هر گونه‌ای لابه و پندها  |
| ۲۹۸۰- چو برگشت عنوان آن نامه خشک   | نهادند مهری برو بر ز مشک   |
| ۲۹۸۱- نگینی برو نام پرویز شاه      | نهادند بر مهر مشک سیاه     |
| ۲۹۸۲- نهاد آن خط خسرو اندر میان    | پیچید بر نامه بر پرنیان    |
- (همان؛ ۲۲۶)

نامه‌ی خسرو حامل فرمان قتل گستهم است و چون نامه رسان مورد اعتماد این پیام را ابلاغ کرده تردیدی در آن نیست. به همین علت گردیه نامه را محرومانه برای پنج تن از نزدیکان خود می‌خواند و برای کشتن همسر با آن‌ها اتفاق می‌نماید. آنگاه در حالت مستی گستهم را خفه می‌کنند. این قتل موجب شده تا دکتر سرامی گردیه را زنی هوس باز و بی وفا معرفی کند؛ زیرا معتقد است همسر خود گستهم را خفه نموده تا به شبستان خسرو راه یابد (سرامی: ۱۳۸۸). ناگفته پیداست که این ازدواج نیز مانند پیوند با گستهم، یک ازدواج سیاسی است که گردیه با آن در پی یافتن پناهگاه امن و مستحکمی برای خود و سپاهیانش بوده و پرویز نیز در پی تحت فرمان درآوردن پیروان بهرام است که همواره خطر جدی برای او بوده‌اند. پس هوس باز بودن، یک دیدگاه و داوری مردانه است و به زعم من در این نگرش مردانه لایه‌های زیرین داستان در نظر گرفته نشده است.

در هر حال ماموریت انجام می‌شود و گردیه پاسخی کوتاه و موجز برای خسرو می‌نویسد:

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ۳۰۰۹- دویت و قلم خواست ناباک زن | به آرام بنشت بارای زن          |
| ۳۰۱۰- سرnamه کرد آفرین از نخست  | بر آن کس که او کینه از دل بشست |

۳۰۱۱- دگر گفت کاری که فرمود شاه برا آمد به کام دل نیکخواه (همان؛ ۲۲۸)

رسیدن این خبر موجب شادمانی خسرو می‌شود و به پاس این خدمت ارزنده، فرستاده‌ای برگزیده به استقبال مهمان دلیر خود می‌فرستد:

۳۰۱۶- فرستاده‌ای خواست شیرین بیان  
بلند اختر و پاک و روشن روان

۳۰۱۷- یکی نامه برسان ار تنگ چین  
نبشتند و کردند چند آفرین

۳۰۱۸- گرانمایه زن را به درگاه خواند  
به نامه ورا افسر ماه خواند

(همان؛ ۲۳۰)

گردیه وارد قصر می‌شود. زمان آن رسیده که مغفر از روی بگشاید و لباس رزم از تن به در آورد:

۳۰۲۸- نگه کرد خسرو بدان زاد سرو  
به رخ چون بهار و به رفتن تذرو

۳۰۲۹- به رخساره روز و به گیسو چوشب  
همی در بارد تو گفتی زلب

(همان؛ ۲۳۰)

این زیبایی‌ها برای خسرو اغوا کننده نیست، خسرو چهره‌ی جنگجوی گردیده را که موجب نابودی سپاه خاقان شده، بیشتر می‌پسندد. در حرم او زیبارویان بسیارند اما زیبارویان جنگاور سیاست پیشه اندک. پس از او می‌خواهد تا صحنه‌ی رزم با تبرگ را بازسازی کند و گردیده بی هیچ چون و چرا چنان نمایشی ترتیب می‌دهد که:

۳۰۵۷- بدو مانده بد خسرو اندر شگفت  
بر آن بزر و بالا و آن یال و کتف  
(همان؛ ۲۳۲)

توصیف بزرگ و بالا و یال و کتف خاص پهلوانان است و گردیه با به نمایش گذاردن شایستگی‌های خود در رزم، برازنده‌ی چنین صفات خاص گردان و دلاوران می‌شود.

این پهلوان و جنگجوی سیاست مدار «گذشته از رزم آوری بزم افروز نیز هست»  
سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۶). در ادامه‌ی داستان، گردیده را می‌بینیم که با بزرگان حشر و نشر  
دارد و با آنها در مجالس میگساری حضور می‌یابد:

۳۰۶۹- چنین می همی خورد با بخردان روزگان آزموده ردان (همان؛ ۲۳۴)

اما این خوش گذرانی‌ها باعث نمی‌شود تا یکسره توجه خود به آرمانها یا این دست بددهد. در گذشته رسم بوده که نام نژادگان را بر ظروف حک کنند. بر اثر نیرنگ و کینه جویی‌ها بر ضد گردیه و بهرامیان، یکی از این جام‌ها که نام بهرام بر آن حک شده به دربار خسرو راه می‌یابد و موجبات خشم شاه بر مردم ری را فراهم می‌سازد. پادشاه کینه توز فرمان می‌دهد تا ری را به جرم شورش بر روی خراب کنند اما وزیر سیاست پیشنهاد مانع می‌شود و در عوض حاکمی زشت رو، نالایق و گرگ صفت بر مردم ری می‌گمارند. این حاکم دستور می‌دهد همه‌ی گربه‌های شهر را بکشند و همه‌ی ناودان‌ها را از جا درآورند. شهر رو به خرابی می‌گذارد و گردیه از این حضور خسرو و بزرگان نمایشی به راه می‌اندازد؛ گربه‌ای را چون کودکان می‌آراید، بر ناخن‌هایش برگ گل لاله می‌چسباند و به زینت و زیور آراسته می‌نماید آنگاه او را سوار بر اسب نموده و گرد باغ می‌چرخاند. حرکات گردیه موجب خنده و شادی خسرو می‌شود. پادشاه به پاس این شادمانی، از گردیه می‌خواهد تا آرزویی کند. این نشاط و حضور بزرگان فرصت مناسبی است تا خواسته‌ی گردیه سیاست مدار و خردمند برآورده شود. او خواهان نجات ری از دست حاکم نالایق است و خسرو که نمی‌تواند در حضور بزرگان از قول خود سرباز زند، پاسخ این خردمندی را با سپردن حکومت ری به این زن شایسته می‌دهد.

از دستاوردهای گردیده در این سیاسی کاری می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- ۱- خاقان را با زیرکی هرچه تمام تر می‌فریبد و ازاو برای سازماندهی سپاه بهرام مهلت می‌گیرد.
  - ۲- با تهییج لشکریان و دلاوری آشکار خود چینیان را شکست می‌دهد.
  - ۳- به وسیله‌ی ازدواج مصلحتی با گستهم نشان می‌دهد که جلب حمایت یک ایرانی، هرچند ناکافی و موقتی، بهتر از حمایت مقتدرانه‌ی قوم بیگانه است.
  - ۴- با استفاده از شیوه‌ی سیاست پنهان حمایت خسرو را جلب می‌نماید.
  - ۵- قتل گستهم واژدواج با خسرو، پاسخیست به خواسته‌ی حامی بزرگتر تا در پناه او بتواند از مردم خود حمایت کند.
  - ۶- نجات ری از شر حاکمی جاہل با کار گرفتن تدبیر و خردورزی، اقدام دیگریست در جهت صیانت از آرمان‌های والای قوم ایرانی که گردیده به خوبی از عهده‌ی انجام آن بر می‌آید.
- و این چنین است که داستان گردیده نیز با به بار نشستن خسروانی درخت اندیشه و فزونی بخت او پایان می‌یابد.
- ۳۱۳۱- همی هر زمانش فزون بود بخت از آن تا جور خسروانی درخت (همان؛ ۲۳۹)

#### نتیجه:

آن چه به عنوان نتیجه‌ی این بررسی می‌توان مطرح ساخت این است که در طول تاریخ چهره‌های متفاوتی از زنان به تصویر کشیده شده و طراحان صحنه‌ی داستان‌ها عموماً نقش‌های فرعی را به آن‌ها سپرده‌اند. در شاهنامه نیز اغلب این گونه است اما فروغ و درخشش حضور برخی زنان در این اثر ماندگارموجب می‌شود تا محور حوادث اصلی داستان قرار گیرند و روند داستان‌ها را آن چنان که می‌خواهند تعیین

کنند. سیندخت و گردیه از این دست قهرمانان هستند

سیندخت، دیپلماتی است که بدون ایجاد تعرض و نبرد و با امید به آشتی و نیک فرجامی با شخصیت‌های دیگر داستان هم دست شده و به زندگانی اسطوره‌ای و قومی خود تحقق می‌بخشد. گردیه نیز زنی است که حضور فعال سیاسی او با خویشکاری اسطوره‌ای اش پیوند دارد. «او اصلاً همسر و مادر نیست، بلکه یک زن به تمام معنی سیاسی و ملی است» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۳۴). او به خاطر وطن سر بر فرمان شاهی منفور می‌نهد و در این اسارت، آزادگی را برای تمام زنان ایرانی به یادگار می‌گذارد. بایستگی، گرانسنسنگی، فرهنگ و هوش صفات مشترک این زنان است که در نهایت منجر به پیروزی در سیاسی کاریشان می‌شود و فردوسی با نقل این داستان‌ها، برّف و شکوه زنان نژاده‌ی ایرانی، آنچنان که شایسته و بایسته است مهر تایید می‌گذارد و آنها را با قهرمانان اسطوره‌ای در یک ردیف قرار می‌دهد.

### فهرست منابع

۱. آladپوش و توتونجیان، ع. (۱۳۷۲). دیپلمات و دیپلماسی. تهران. وزارت امور خارجه.
۲. اسلامی ندوشن، محمد علی. (۲۵۳۶). نوشه های بی سر نوشت. تهران. انتشارات جاویدان.
۳. اکبری، منوچهر. (تابستان و پاییز ۱۳۸۰، ۱۵۸ و ۱۵۹). شایست و ناشایست زنان در شاهنامه. مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی. تهران. دانشگاه تهران.
۴. پاک نیا، محبوبه. خوانشی از زن، مجله‌ی مطالعات زنان، س، ۴، ش. ۲.
۵. جعفری، محمد رضا. (۱۳۸۶). فرهنگ انگلیسی به فارسی نشر نو. تهران. انتشارات دانشیار.
۶. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). شاهنامه. دفترهای اول، هشتم. چاپ پنجم. تهران. مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۷. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۳). یادداشت های شاهنامه، بخش چهارم. چاپ سوم. تهران. مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۸. دهباشی، علی. (۱۳۷۰). فردوسی و شاهنامه (مجموع مقالات). تهران. انتشارات مدبر.
۹. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران. دانشگاه تهران.
۱۰. سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۸). از رنگ گل تا رنچ خار. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. محجوب، محمد جعفر. (۱۳۷۱). آفرین فردوسی. تهران. انتشارات مروارید.
۱۲. مرتضوی، منوچهر. (۱۳۶۹). فردوسی و شاهنامه. تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۳. نولدکه، تندور. (۱۳۸۴). حماسه‌ی ملی ایرانیان. ترجمه‌ی بزرگ علوی. تهران. انتشارات نگاه.